

تاریخ نگاری یک مهاجر ایرانی در سرزمین هند؛ بررسی تاریخ

نگاری اسد بیگ قزوینی

جمشید نوروزی^۱

چکیده

یکی از جنبه های تاریخ نگاری شبه قاره هند، مساعدت فارسی زبانان به اعتلاء و رشد این علم است. بخشی از این مهم، به وسیله ایرانیانی انجام گرفته که به دلایل مختلف به هند مهاجرت کردند. یکی از مهاجران ایرانی که در ترقی تاریخ نگاری شبه قاره ایفای نقش نموده، اسدبیگ قزوینی است. وی با تألیف یک اثر کم حجم ولی پرفایده، به نام تاریخ اسدبیگ، توانسته است به تبیین تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره ای کوتاه از تاریخ هند در اواخر حکومت اکبرشاه و اوایل سلطنت جهانگیرشاه پردازد. اسدبیگ در تاریخ نگاری، تحت تأثیر اندیشه و اعتقاداتش و نیز محدودیت های خاص محیط زندگی اش قرار داشت. این تأثیرپذیری، مانع تبیین بهینه واقعیت ها و حقایق گردیده است؛ با این حال، با روشنگری های ارزنده و ارائه برخی اطلاعات کمیاب، به بازسازی بخشی

۱. استادیار تاریخ، بنیاد دایرة المعارف اسلامی njamshid1346@gmail.com

تاریخ تصویب: ۸۸/۱۰/۱۹

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۱۰

از تاریخ هند مدد رسانده است. در این مقاله، ابتدا تلاش می شود که شناخت اجمالی از زندگی مولف تاریخ اسدبیگ و شخصیت و طرز تفکر او به دست آید. آنگاه با بررسی مندرجات اثر تاریخی وی، به بیان ویژگی های تاریخ نگاری کتاب اسدبیگ پرداخته شود. مشخص ساختن چگونگی برخورد مولف تاریخ اسدبیگ با اهالی قدرت، میزان شجاعت و صراحت وی در بیان واقعیت ها، حد پابندی او به مستند نویسی و علت جویی وقایع، میزان اهتمامش در رعایت ترتیب زمانی مطالب کتاب، محدود نشدن مولف به تاریخ سیاسی و عنایت به تبیین تاریخ اجتماعی و اقتصادی آن روزگار، از جمله نکاتی است که در بحث تاریخ نگاری مطرح می شود.

واژه های کلیدی: تاریخ نگاری مغولان هند، تاریخ اسدبیگ، اسدبیگ

قزوینی، مهاجران ایرانی

مقدمه

یکی از مقاطع مهم تأثیر گذاری ایرانیان بر تاریخ نگاری شبه قاره هند، دوره ای است که سلسله مغولان (تیموریان) هند بر بخش عمده ای از شبه قاره حکمرانی داشتند. آنچه زمینه این تأثیر گذاری را مهیا ساخت، مهاجرت شمار زیادی از ادیبان، دولتمردان و مورخان ایرانی به هند و حضور قابل توجه آنان در سمت های مهم حکومتی مغولان است. در بین مهاجران اندیشمند ایرانی که بر تاریخ نگاری مغولان اثر می گذاشت، قزوینی ها از جایگاه قابل توجهی برخوردار هستند. احتمالاً نخستین مهاجر قزوینی که در این عرصه ایفای نقش نمود، میر عبدالطیف السیفی الحسنی قزوینی (د: ۹۸۱ق) است. وی با قرار گرفتن در سمت معلم خصوصی و امنای منتفذ دربار اکبرشاه، موقعیت مناسبی برای انتقال بخشی از اندیشه و تجربه ی تاریخ نگاری ایرانیان پیدا نمود. آنچه این احتمال را تقویت می کند، این نکته است که پدر وی (میر یحیی مشهور به یحیی معصوم)، تبحر

زیادی در تذکره و تاریخ داشت (شاهنوازخان، ۱۸۸۸م: ۸۱۲-۳/۸۱۴). یکی دیگر از مهاجران قزوینی که به تاریخ نگاری پرداختند، جعفرخان قزوینی مخاطب به آصف خان است که به سمت‌های مهم میربخشیگری^۱ و وزارت دیوان اعلی^۲ اکبرشاه و نیز وکالت جهانگیرشاه نایل گردید (علّامی، ۱۸۸۷م: ۴۴۰ و ۳/۷۵۸؛ جهانگیر، بیتا: ۵۱ و ۳۷۰) و در تألیف *تاریخ الفسی* نیز مشارکت نمود. از دیگر مهاجران قزوینی که در رونق دادن و ترقی تاریخ نگاری مغولان کوشا بودند، محمدوارث خان منشی (د: ۱۰۹۱ ق) و محمد کاظم بن محمد امین مشهور به امینا (د: ۱۰۹۲ ق) هستند که از مورخان رسمی شاهجهان و عالمگیر بودند. یکی دیگر از مهاجران قزوینی که به ترقی تاریخ نگاری هند در عصر مغولان مدد رساند، اسدبیک قزوینی است. در این مقاله، برآنیم تا بر مبنای مندرجات تنها اثر بازممانده از وی (*تاریخ اسدبیک*)، به بررسی تاریخ نگاری وی پردازیم. پیش از وارد شدن به بحث اصلی، با بیان اجمالی زندگی مولف و معرفی مشخصات و مندرجات این اثر چاپ نشده، تلاش می‌شود که زمینه لازم برای بازگویی شیوه و ویژگی‌های تاریخ نگاری اسدبیک فراهم گردد.

الف - زندگی اسدبیک

از پیشینه خانوادگی و اوایل زندگی اسدبیک، اطلاعات اندکی در دست است. گفته اند که خاندانش، از خاندان‌های بزرگ و معروف قزوین بود (نذیر احمد و اقبال مجدّدی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹). پدرش، خواجه محمد مراد بیک یا محمد بیک، از افراد معتبر قزوین (اسدبیک، بیتا: ۱۹) و احتمالاً از مأموران دیوانی صفویّه بود. اسدبیک در حدود ۹۶۵ق، در قزوین متولد شد (نذیر احمد و اقبال مجدّدی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹). وی ضمن سپری کردن تحصیلات مقدماتی و فراگیری آموزش‌های معمول، در خوشنویسی تبخّر یافت. در حدود ۹۸۵ق، به «منشیگری و دواتداری» وزیر خراسان (خواجه افضل اصفهانی) منصوب شد. در طی چند سال اقامت در مرکز

۱. میربخشی، انجام کارهای اداری و مالی سپاه و نیز لشکرآرایی و انتظام امور سپاهیان را برعهده داشت.

۲. وزیر دیوان اعلی یا دیوان کل، عهده دار بالاترین شغل اداری و مالی کشور بود.

خراسان(هرات)، با شماری از ادیبان همنشین شد و به شعر گفتن روی آورد(همان، ۳۸۹؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹ش: ۴۵).

در حدود ۹۹۴ق و به دنبال خاتمه وزارت خواجه افضل، راهی هند شد تا شغل مناسبی در حکومت مغولان به دست آورد(اسد بیگ، بیتا: ۱۹؛ برزگر، ۱۳۷۵ش: ۱۹۱). موقعیت مناسب تعدادی از مهاجران ایرانی و قزوینی در دربار و حکومت مغولان(علّامی، ۱۸۸۷م: ۳/۴۴۰)، در تصمیم اسدبیگ برای مهاجرت مؤثر بود. اندکی پس از ورود به هند، به جمع دستیاران مورّخ رسمی و مشاور متنفذ اکبر شاه - یعنی ابوالفضل علّامی - پیوست. به مرور، آنچنان شیفته دانش و اخلاق علّامی گردید که در سفر و حضر همراه او شد(اسد بیگ، بیتا: ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۳۹-۴۴ و ۱۲۸) و به «اسد ابوالفضلی» مشهور گردید(نذیر احمد و اقبال مجدّدی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹ش: ۴۵-۴۶). حتّی در شش سالی که علّامی سرگرم عملیات نظامی دکن بود، از علّامی جدا نگردید و یاریگر او در امور نظامی و اداری شد(اسد بیگ، بیتا: ۱۵، ۲۱ و ۳۹-۴۴). بعد از مدتی، میزان اعتماد علّامی به وفاداری و کاردانی اسد بیگ به حدّی رسید که اکبرشاه را راضی نمود وی را به رتبه «روشناسی» ارتقاء دهد. حتّی علّامی می خواست اکبر شاه را ترغیب نماید که نشانه‌های رتبه‌ی امارت - یعنی علم و نقاره - را به اسد بیگ اعطا کند. همچنین گفته شده که تعریف‌های علّامی از توانایی اسدبیگ، اکبرشاه را به اندیشه انتقال اسد بیگ به دربار انداخت(همان، ۱۹، ۶-۲۰ و ۱۲۸).

سرانجام رشته همنشینی طولانی اسد بیگ و علّامی در ربیع‌الاول ۱۰۱۱ق، با قتل علّامی به وسیله گماشتگان شاهزاده سلیم(جهانگیر شاه) بن اکبر شاه، از بین رفت(همان، ۲؛ نذیر احمد و اقبال مجدّدی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹). دلیل نجات اسد بیگ آن بود که اندکی پیش از وقوع قتل، عهده‌دار اداره‌ی جاگیر علّامی در صوبهٔ مالوه شد(اسدبیگ، بیتا: ۲-۶ و ۱۶-۱۷). با این حال، توجیه بی‌گناهی اسدبیگ در ماجرای قتل مشاور محبوب شاه، کار آسانی نبود. زیرا اکبرشاه، با استناد به ملازمت طولانی اسدبیگ و علّامی، این جدایی ناگهانی را مشکوک می دانست(همان، ۲). در این موقعیت حساس، یکی از شخصیت‌های قزوینی دربار (جعفرخان قزوینی) با استفاده از اعتبار مسئولیتش(وزارت دیوان اعلی)، خشم شاه را تقلیل داد. به دنبال این امر، اسد بیگ

به دارالخلافه آگرا فراخوانده شد تا پاسخگوی ابهامات قتل علّامی باشد (همان، ۲-۱۲ و ۱۹-۲۰). بعد از ورود اسدبیگ به دربار، دوباره خشم شاه فزونی گرفت و او به مجازات اعدام تهدید شد. سرانجام با میانجیگری تعدادی از امرا و دیوانسالاران ایرانی و غیرایرانی دربار و نیز توضیحات اسدبیگ، اکبر شاه قانع شد که اسد بیگ در جدایی از علّامی و قتل او مقصر نبود. پس از این، شاه بر خورد مهربانانه‌ای با اسدبیگ نمود و اجازه داد که به جمع کارکنان دربار بپیوندد. حتی دستور داد که با نگاه مثبت، منصب و حقوق و مزایای او تعیین شود (همان، ۱۴-۲۱). بعد از انجام چند مأموریت و اثبات کاردانی و وفاداریش، به همراه مختار بیگ قزوینی، به اتالیقی شاهزاده پرویز تعیین گردید. همچنین، جاگیر خوب گرفت و به رتبه شغلی مناسب دست یافت. اندکی بعد و با فزونی رضایت شاه، به سمت «تحویلداری پیشکش‌های شاه» منصوب شد (همان، ۲۳-۲۶ و ۳۳-۳۴).

در حدود نیمه سال ۱۰۱۲ق، اعتبار و موقعیت درباری اسد بیگ به پایه‌ای رسید که به عنوان سفیر مخصوص راهی دربار حاکم بیجاپور (ابراهیم عادل شاه) گردید. یکی از اهداف مهم این مأموریت، نهایی ساختن ازدواج فرزند شاه (شاهزاده دانیال) با دختر حاکم بیجاپور بود. با توجه به اهمیت سیاسی این ازدواج و نیز تلاش دیرینه اکبر شاه برای تحت سلطه قرار دادن حکام بیجاپور، نتیجه مأموریت اسد بیگ در سرنوشت آینده وی تأثیر داشت. اسد بیگ با پیگیری جدی مسائل مورد نظر شاه و ردّ رشوه‌های کلان بیجاپوری‌ها، تلاش کرد توانمندی و اخلاصش در اجرای فرامین شاه را به اثبات رساند (همان، ۳۴-۳۶، ۴۶-۵۳، ۴۸-۴۸، ۵۴-۷۸، ۷۹-۹۵ و ۹۹). به دنبال بازگشت موفقیت آمیز اسد بیگ از این مأموریت، در ربیع‌الثانی ۱۰۱۳ق، عنایت شاه به وی افزونتر گردید. آنچه بر خشنودی شاه افزود، آن بود که اسدبیگ در ضمن مأموریت، پاره‌ای از چیزهای نادر و ارزشمند را گردآوری و تقدیم شاه نمود (همان، ۸۵-۸۶ و ۸۹-۹۵). یکی از نشانه‌های بارز خشنودی شاه از مأموریت بیجاپور، آن بود که در همین ربیع‌الثانی ۱۰۱۳ق، اسدبیگ به سمت «امور خوابگاه شاه» منصوب شد. افزون بر این، منصب^۱ وی از یکصدی ذات و بیست و پنج سوار به دویستی ذات و پنجاه سوار ارتقا یافت. همچنین پس از مدتی، به سمت «رساندن تقاضاهای امرا و مردم

۱. منصب‌داری، یک نوع نظام اداری بود که میزان حقوق و مواجب کارکنان برجسته اداری، مالی و نظامی از طریق دادن منصب نظامی مشخص می‌گردید.

به شاه» منصوب گردید. در یک سالی که در این شغل بود، بسیاری از امرا و منصبداران معتبر، مجبور به رعایت احترام اسد بیگ گردیدند (همان، ۸۸ و ۹۵-۹۷).

اسد بیگ در اوایل سال ۱۰۱۴ ق، به عنوان سفیر مخصوص عازم دربار حکام گلگنده، بیجاپور، بیدر و کرناٹک شد. موفقیت در مأموریت قبلی، این انتظار را ایجاد نمود که وی می تواند این مأموریت را نیز به سرعت و با دقت به انجام برساند. جستجوی فیل و جواهر و دیگر چیزهای نفیس و نیز پیگیری تعهدات پیشین حکام این مناطق، از اهداف این مأموریت بود (همان، ۹۵-۱۰۱ و ۱۲۸). میزان عنایت شاه نسبت به اسد بیگ در مأموریت دوم دکن به حدی زیاد بود که اجازه داد طلاجاتی که در ضمن سفر هدیه می گیرد، از آن خود وی باشد. همچنین، بر گه های سفیدی که منقش به مهر پادشاهی بود در اختیار وی گذاشت، تا به مکاتبه با افراد معتبر مناطق مسیر سفر پردازد (همان، ۹۹-۱۰۱). اما موانع جدی بر سر راه مأموریت دوم، پدید آمد. زیرا، در حالی که مشغول طی مسیر به سمت دکن بود، اکبر شاه در گذشت. به دنبال انتشار این خبر، اوضاع سیاسی و نظامی قلمرو مغولان و نیز منطقه دکن، دگرگون گردید. به گونه ای که نه همراهان اسد بیگ از او حرف شنوی داشتند و نه حکام مناطق واقع در مسیر این مأموریت، حاضر به کمک جدی بودند. در این شرایط، سپهسالار ایرانی دکن (عبدالرحیم خانخانان) و تعدادی دیگر از امرای ایرانی آنجا، به یاری اسد بیگ شتافته و مانع نابودی زندگی و ترضیع حیثیت وی شدند (همان، ۸-۱۱، ۱۰۶-۱۱۳ و ۱۲۰-۱۲۴).

یکی از دلایل تقلیل سریع موقعیت اسد بیگ در هنگام مرگ اکبر شاه (جمادی الثانی ۱۰۱۴ ق)، ناخشنودی شاه جدید (جهانگیر) از اسد بیگ بود. ظاهراً این امر، متأثر از بدبینی جهانگیر نسبت به افکار دوست اسد بیگ (ابوالفضل علمای) بود. به نظر جهانگیر، علمای می خواست وی را از ولیعهدی اکبر شاه برکنار نماید. با توجه به این زمینه، جهانگیر رسماً مأموریت اسد بیگ را لغو کرد و وی را به دربار فراخواند. بعد از رسیدن به دربار، با برخورد خشم آلود جهانگیر روبه رو گردید و تهدید به اعدام شد. دلیل دیگر برخورد خشن جهانگیر، خدمت نکردن اسد بیگ به وی در زمان ولیعهدی ذکر شده است. در هر حال در شرایطی که جان اسد بیگ به مخاطره افتاده بود، وکیل السلطنه ایرانی جهانگیر (شریف خان شیرازی مخاطب به امیرالامرا) و تعدادی دیگر از

امرای ایرانی، به وساطت پرداخته و خشم شاه را به عفو مبدل ساختند (همان، ۱۲۲-۱۲۶). پس از مدتی، زمینه جلب عنایت جهانگیر به اسدیگک به دست آمد. به دنبال آن، لقب «پیشروخان» گرفت و مجدداً به جمع ملازمان دربار درآمد (نذیر احمد و اقبال مجددی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹). در سال ۱۰۲۶ق، بخشی صوبه (ایالت) کابل شد و مقرر گردید با هماهنگی صوبه دار ایرانی آنجا (مهابت خان شیرازی) به امور اداری و مالی سپاه کابل پردازد (گلچین معانی، ۱۳۶۹ش: ۴۶). از مدّت حضور وی در این شغل و نیز موقعیت او در سال های آخر حیات، خبری در دست نیست.

زمان مرگ وی را، گوناگون روایت کرده اند. برخی منابع، سال ۱۰۳۰ق (برزگر، ۱۳۷۵ش: ۱۹۱؛ نذیر احمد و اقبال مجددی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹) و یکی از منابع، سال ۱۰۴۱ق را زمان پایان حیات او نوشته اند (حارثی، ۲۰۰۴م: ج ۲، قسمت ۵، ۲۱۰). از ماده تاریخی که برای بیان زمان مرگ وی ساخته اند، «با اسدالله شد حشر اسد بیگ» (همانجا)، برمی آید که در خوشنامی از دنیا رفت.

ب - شخصیت و مذهب

اطلاعات کافی در باره اندیشه و شخصیت اسدیگک، در دست نیست. بیشترین اطلاعات دست اول پیرامون این موضوع، توسط دو نفر از ادیبان و نویسندگان هم عصر وی ارائه شده است. از آن جا که در این اظهار نظرهای صریح و مجمل، برخی نکات برجسته مثبت و منفی شخصیت پیرامون اسدیگک وجود دارد، آوردن عین عبارات لازم به نظر می رسد: اولین ارزیابی توسط مؤلف *عرفات العاشقین* (تقی اوحدی) ذکر شده، که با اسدیگک دوستی داشت. وی، خصوصیات برجسته شخصیتی اسدیگک را با آوردن عناوین «گوهر درج بی قرینی، جوهر رسته خرده بینی، مصاحبی در غایت دلنشینی» مورد اشاره قرار می دهد. سپس، می افزاید: «...از جمله صاحب طبیعتانست که ... ادراکی راست و درست دارد و طبیعتی مستقیم، ذهنی فهیم، نظمش بامزه و تازه و خود در رسوم صحبت و مخالطه، بلند آوازه است. آینه طبعش، صافی و صور معانیش وافی آمده. همیشه در خدمت یاران و دوستان، فصحا و بلغا به سر می کند و سلسله محبت و وداد به حرکت می آورد...» (گلچین معانی، ۱۳۶۹ش: ۴۶).

داوری و اظهار نظر بعدی، توسط مؤلف کتاب هفت اقلیم (امین رازی)، بیان شده که با خصوصیات اسدبیگ آشنا بود. وی آورده است: «... به لطف طبع و شگفتگی خاطر و گرمی هنگامه، موصوف بوده. همواره، خیال مجالست اهل طبع و اصحاب فهم بر لوح خاطر می‌نگارد و روزگار به شادمانی و ابتهاج می‌گذرانند. مدام، مراد دلش آن که با یاری به صحبت نشینند. و پیوسته، فکر خاطرش، این که با دوستی الفت گزینند. اگرچه صدف‌های لجه اندیشه‌اش، بی‌غث و سمین و درختان بوستان خاطرش، خالی از رطب و یابس نیستند. اما، آنچه به کمال رسیده، با ذوق‌تر از خد خوبانست در هنگام معانقه، و با شوق‌تر از لفظ محبوبان، در وقت مضایقه» (همانجا).

نکته‌ی بارز نهفته در لابلای اظهار نظرهای مذکور، آن است که اسد بیگ دوست داشت ایام عمر را، به خوشی و همنشینی با دوستان و ادیبان سپری کند. صحت این نکته، از خلال مطالعه مطالب کتاب وی نیز دریافت می‌شود. مطابق مندرجات برخی صفحات اثر اسدبیگ (نک: ۱۱۱، ۴۹-۱۱۴ و ۱۲۴)، اسد بیگ در ضمن انجام مسئولیت‌های محوله، هر گاه فرصت مناسبی دست می‌داد، از مجلس نشینی و گذراندن اوقات به خوشی با دوستان و ادیبان دریغ نداشت. همچنین، تعلق خاطر عمیقی به شعر داشت. این نکته نیز، در اثر «حالات اسد بیگ» نمایان است. به گونه‌ای که بارها برای تبیین بهتر و کامل‌تر مطالب مورد نظرش، از شعر مدد گرفته است. برخی از این شعرها، از آن خود وی و برخی از آن معاصرانش است (اسدبیگ، بی‌تا: ۴۸، ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۳۸-۱۳۹).

یک جنبه دیگر شخصیت اسد بیگ، علاقه وافرش به ایرانیان بود. از فحوای مطالب اثرش، آشکار می‌گردد که اغلب دوستان و همنشینانش در هند، ایرانیان مهاجر بودند. حتی، زبردستان و نظامیان تحت امرش نیز، عمدتاً از ترکمانان و اهالی ایران بودند. ارتباط قابل توجه وی با قزوینی‌های مقیم هند و اظهار علاقه گاهگاه او به زادگاهش، این گمان را تقویت می‌کند که تا اواخر عمر، علاقه وافر وی به قزوین داشت (همان، ۲۳، ۶، ۴۱ و ۸۱). نکته دیگر مرتبط با شخصیت اسدبیگ که در اثرش هم ظهور و نمود یافته، علاقه وافر وی به کتاب است. در یک مورد (همان، ۷۹)، به صراحت اظهار می‌دارد که نسخه‌های خطی اهدایی عبدالرحیم خان‌خانان، برتر از نفایس دیگر، برایش ارزش داشت.

در بارهٔ مذهب اسدیگ، نمی توان قضاوت صریح نمود؛ با این حال، احتمال می رود که به مذهب تشیع تعلق خاطر داشته باشد. از شواهد محکم این امر، اشتغال چند ساله او در مشاغل اداری صفویّه است. افزون بر این، در لابلای مطالب کتاب وی، شواهدی مبنی بر علاقه او به مذهب شیعه دیده می شود. به عنوان مثال در سال ۱۰۱۳ق و در شرایطی که از تب شدید در عذاب مضاعف بود، سخن از خواب دیدن حضرت علی^(ع) و توصیهٔ آن حضرت به خوردن یک ماده گیاهی برای بهبود بیماری خود می نماید. دقت شیوه بیان اسدیگ در هنگام توصیف این بیماری و علاج آن، تردیدها پیرامون شیعه بودنش را کم رنگ می سازد: «...در آن وقت که نفس به آخر رسیده بود، فقیر متوجه مبدا شده، گفت یا مرتضی علی^(ع)،... امیدوارم... زنده به درگاه برسم و حقیقت این خدمت را به عرض صاحب خود برسانم. دیگر هیچ آرزوی ندارم. در همین وقت، آن حضرت در آن بیخودی و بیهوشی، گویا به نظر فقیر درآمده، می گویند که تربوز نمی خوری... چنانچه قدری تربوز به لب من رسید... گویا آب حیات بود که زنده ساخت... مجملأً به محض عنایت ایزد متعال و توجه آن حضرت بی همال، آنچنان صحتی یافتم که از بیان آن عاجزم... هزار مظفیری... نذر حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه تحیه والسلام، به فقرا و مساکین هندو داده...» (همان، ۸۲-۸۳).

د - مشخصات تاریخ اسد بیگ

اشتهار اسد بیگ، بیشتر متأثر از تألیف کتابی است که با عنوانهای «حالات اسد بیگ»، «احوال اسد بیگ»، «وقایع اسد بیگ» و «تاریخ اسد بیگ» نامیده شده است (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴ش: ۲۸۰؛ نذیر احمد و اقبال مجدّی، ۱۳۸۴ش: ۳۸۹؛ برزگر، ۱۳۷۵ش: ۱۹۱؛ Charles Rieu, 1966, III/p.979). تاکنون متن فارسی *تاریخ اسد بیگ*، تصحیح و چاپ نشده است. اما خلاصهٔ این اثر، به زبان انگلیسی در جلد ۶ (ص ۷۴-۱۵۰) *تاریخ هند الیوت* (Elliot's History of India) آورده شده است. همچنین ترجمهٔ کامل این نسخه به زبان انگلیسی، پیشتر توسط یکی از محققان (B.W. Chapman) آماده شده است (Charles Rieu, 1966: 979-80)، اما خبری مبنی بر انتشار این ترجمه در دست نیست.

بر اساس اطلاعات منتشر شده، تنها چند نسخه خطی از تاریخ اسدبیگ، برجای مانده است. یکی از این نسخه‌ها، تحت شماره Or.1996، در موزه بریتانیا (British Museum) نگهداری می‌شود (Charles Rieu, 1966: III/978-80). نسخه دیگر این اثر، در کتابخانه آصفیه شهر حیدرآباد نگهداری می‌شود (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴ ش: ۲۸۲). یک نسخه دیگر این اثر نیز، در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره نگهداری می‌شود. در تنظیم این مقاله، از میکروفیلم نسخه موجود در دانشگاه علیگره استفاده شده است. این میکروفیلم، با شماره ۷۷/۲ در مرکز میکروفیلم نور (واقع در دهلی نو) قرار دارد (فهرست میکروفیلم، ۱۳۷۸ ش: ۱/۲۰۴). نسخه موجود در دانشگاه علیگره، شامل ۱۳۹ صفحه است. هر صفحه، مشتمل بر ۱۴ سطر می‌باشد. این نسخه، به خط نستعلیق نگاشته شده است. کاتب این نسخه، محمد نظیرالدین نام دارد. وی، این نسخه را در محرم ۱۳۱۹ ق، از روی یک نسخه قدیمی تر که متعلق به ذیقعدۀ ۱۰۹۹ ق بوده است، استنساخ نموده است^۱.

مطالب تاریخ اسدبیگ، با شرح موضوع قتل ابوالفضل علّامی در رجب ۱۰۱۱ ق، آغاز می‌شود و تا شرح وقایع سال ۱۰۱۵ ق ادامه می‌یابد. مولف در ضمن بیان فراز و فرودهای زندگی و مسئولیت‌های خود، به بیان برخی از وقایع و مسائل چهار سال آخر حکومت اکبرشاه و دو سال نخست سلطنت جهانگیرشاه می‌پردازد. مطالب این کتاب، بدون داشتن عنوان و بخش بندی‌هایی چون مقدمه و خاتمه، ارائه شده است. البته، چند تیتیر کوچک در داخل متن داستان‌وار کتاب، با قلم درشت‌تر لحاظ شده است (نک: اسدبیگ، ۱۴ و ۲۴). برخی از عمده‌ترین مطالب مطروحه در اثر اسد بیگ، عبارتند از: شرح ماجرای قتل علّامی (ص ۲-۱۸)، مأموریت اسد بیگ به بیجاپور (ص ۳۳-۹۵)، مأموریت دوم اسد بیگ به دکن (ص ۹۵-۱۲۱)، به سلطنت رسیدن جهانگیر و برخوردش با اسد بیگ (ص ۱۲۲-۱۲۶)، حوادث ماه‌های آخر سلطنت اکبر و اوایل جلوس جهانگیر (ص ۱۲۷-۱۳۹).

هیچ مطلب صریحی درباره زمان نگارش این اثر، وجود ندارد. ظاهراً نگارش این کتاب، در ماه‌های آخر سال ۱۰۱۱ ق آغاز شده است. به نظر می‌رسد که مؤلف تحت تأثیر واقعه وحشتناک

۱. این اطلاعات در ص ۱۳۹ نسخه خطی و بعد از خاتمه مطالب اثر اسد بیگ، آورده شده است.

قتل مراد و دوست صمیمی خود (علّامی)، تصمیم به ثبت چگونگی حادثه قتل علّامی گرفت. شاید، بدگمانی اکبر شاه نسبت به جدایی اسد بیگ از علّامی در آخرین روزهای عمر علّامی، در ترغیب اسد بیگ به ثبت این ماجرا نقش داشت. بعد از نگارش ماجرای قتل علّامی، تصمیم به ادامه نگارش پیرامون مابقی وقایعی گرفت که خود شاهد و ناظر اغلب آنها بود. احتمال می‌رود که وقایع نگاری‌های اسد بیگ پیرامون مسائل مطروحه در اثرش، در فاصله زمانی اندک پس از بروز وقایع صورت گرفته است. ظاهراً نگارش تدریجی کتاب، تا آخر سال ۱۰۱۵ ق ادامه داشت. شاید، مؤلف قصد ادامه کار و افزودن شرح وقایع بعدی را داشت. امّا، به دلیل آشفته شدن موقعیت شغلی‌اش در اوایل سلطنت جهانگیر، فرصت و مجال پرداختن به این کار را نیافت. نکته قابل تأمل آن است که، مؤلف از بیان نقش بارز جهانگیر در ماجرای قتل علّامی خودداری کرده است. اسد بیگ در ضمن بیان تفصیلی این ماجرا (ص ۲-۱۸)، بیشتر گناه قتل علّامی را متوجه عامل اجرای قتل (راجه کویان داس) و قضا و قدر نموده است. این گونه برخورد، گویای این مطلب است که مؤلف با بازنگری نهایی اثرش در زمان سلطنت جهانگیر، تلاش کرد که از ایجاد دردسر برای خود جلوگیری کند.

درباره هدف از تألیف این اثر، نمی‌توان نظر قاطعی ارائه کرد. مسلّم است که نگارش تاریخ، وظیفه رسمی و موظّف اسد بیگ نبود. به احتمال زیاد، به واسطه علاقه شخصی به این کار پرداخته است. در عین حال، دور از ذهن نیست که مؤلف، با هدف تبیین اصل ماجرای قتل علّامی و دور کردن اتهام از خود، اقدام به نگارش این اثر نمود. از تأمل در کیفیت مطالب این اثر و عبارت پردازی‌های ساده و بی‌پیرایه‌ی کتاب، برمی‌آید که مؤلف قصد تقدیم این اثر به اکبر شاه یا جهانگیر شاه را نداشت. یکی از شواهد این ادعا، این نکته است که در هنگام سخن گفتن از اکبر شاه و یا جهانگیر شاه، از به کار بردن مکرر عبارتهای مبالغه آمیز مرسوم در تاریخ‌های رسمی خودداری نموده است.

این کتاب، به زبانی ساده و شیوا نگاشته شده است. استفاده مؤلف از واژه‌های مشکل و سنگین و عبارتهای مبالغه آمیز (به عنوان نمونه، نک: ص ۱۴)، بسیار کم است. سادگی متن به اندازه‌ای است که خواننده امروزی، مشکل چندانی برای فهم مطالب آن ندارد. از سوی دیگر، مطالب

به صورت داستان وار و تقریباً در اتصال با یکدیگر، تدوین و تنظیم شده اند. با این حال، فهم معنی برخی از اصطلاحات و واژه های مرسوم آن روزگار - مانند: جهر و که، غسلخانه، چوکی، وطیره (ص ۲۲ و ۲۵) - نیازمند مراجعه به فرهنگ های لغت و دایرةالمعارف ها است. مؤلف در ضمن بیان مطالب، گاهی شعرهایی از سروده های خود یا معاصرانش آورده است. این شعرها، هم برای تبیین بهتر مطالب مورد نظر و هم برای افزودن بر جذابیت متن آورده شده اند.

از دیگر دلایل جذابیت تاریخ اسدبیگ، خوش ذوقی و مهارت مولف در بیان برخی مسائل ناگفته و کمتر شناخته شده است. در اجرای این سیاست، بسیار ماهرانه عمل کرده و با آوردن این قبیل مطالب در کنار شرح موضوعات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، طراوت و جذابیت اثرش را دوچندان کرده است. یکی از موارد شیرین و جذابی که در اثر اسدبیگ مورد توجه قرار گرفته، موضوع ترویج قلیان کشی در شمال هند است. برای عیان ساختن سلیقه مؤلف در انتخاب موارد جذاب و نیز مهارتش در بیان شیوا و شیرین مطالب، به ذکر چند سطر از اثر وی می پردازیم. جملات انتخاب شده، بخشی از مطالب مؤلف پیرامون بازگشت اواز مأموریت بیجاپور و آوردن هدیه های نادر برای اکبر شاه می باشد:

«... پیشکش خود را... گذرانید... تنباکو در بیجاپور شایع شده بود و فقیر در هند ندیده بود... در این وقت آن خوان اسباب تنباکو به نظر در آمد... بعد از آن، پرسیدند که این چیست و چه حاصل دارد. نوآب خان اعظم به عرض رسانید که این را تنباکو می گویند و در مگه و مدینه شایع است و حکیم دوائی به جهات حضرت آورده بودند و حضرت متوجه نشدند. به فقیر فرمودند که چلم را تیار کرده و بیار. همین که توجه نمودند که بکشند، حکیم علی آمده، منع کرد و نگذاشت که بکشند. اما حضرت... فرمودند... اندکی خود می کشم و... دو سه نفس کشیدند. دیگر حکیم اضطراب کرده، نگذاشت که بکشند... بعد از آن حکیم دوائی را طلبیدند و خاصیت آن را پرسیدند. او به عرض رسانید که... حکمای فرنگ خواص بسیاری به جهت این نوشته اند. حکیم علی گفت، در اصل این داروی ناآزموده است و قدمای حکما از این هیچ ننوشته اند. این چنین چیزی را که حقیقت او معلوم نباشد، تجویز عمل چگونه به حضرت اعلی بکنیم... فقیر به حکیم علی گفت که مردم فرنگ از این باب نیستند که در این غور نکنند و

دانیان در میان آن‌ها هستند که از ایشان خطا و ناهمیدگی کم به وقوع می‌آید. تا تجربه‌ها نکرده باشند و به‌کنه و حقیقت امری نرسیده باشند، چگونه تجویز می‌کنند که حگام و پادشاهان و وضع و شریف آن‌ها مرتکب این چنین امری شوند... حکیم علی گفت که ما را هیچ ضرور نیست که تبعیت اهل فرنگ کنیم و امری که در میان دانیان ما شایع نباشد و بی تجربه، تتبع و تقلید کنیم... حضرت فرمودند... به محض این که در کتب ما نیست، نمی‌توان منع امری که در میان اهل عالم شائع شده باشد نمود و کی از پیش می‌رود... اما کسی حریف حکیم علی نمی‌شد... و چون فقیر نی و تنباکو بسیاری آورده بود، به جهت بعضی بزرگان فرستاد و بعضی طلیده گرفتند و چنان شد که هیچ کس نبود که خواهش آن از فقیر نکند و کار به جایی رسید که سوداگران می‌آوردند و به مدعا می‌فروختند تا آن که در اکثر جاها شیوع پیدا کرد. اما حضرت اعلی دیگر مرتکب کشیدن آن نشدند...» (اسد بیگ، بیتا: ۸۹-۹۲).

۵- اهمیت تاریخ اسد بیگ

مطالب این اثر، کمک مؤثری به شناخت برخی از مسائل سال‌های آخر سلطنت اکبر شاه می‌نماید. آنچه بر اهمیت کتاب می‌افزاید، مقطع زمانی محتویات آن است. بعد از قتل علّامی و متوقف شدن تدوین تاریخ رسمی اکبر شاه، کمتر کسی از مؤلفان و مورخان آن روزگار، به تبیین مطالب چهار سال آخر سلطنت اکبر شاه پرداختند. به عبارت دیگر، اسد بیگ به روشنگری دربارهٔ مقطعی پرداخته که منابع دست اول اندکی دربارهٔ آن وجود دارد. اطلاعات دست اول و صریح مؤلف در بارهٔ مسائلی مانند قتل علّامی، روابط سیاسی اکبر شاه با حکومت بیجاپور و دیگر حکومت‌های محلی دکن و توطئه ناکام به سلطنت رساندن شاهزاده سلطان خسرو، در کمتر منبعی دیده می‌شود. به همین خاطر، شماری از مورخان و مؤلفان بعدی برای تکمیل مسائل تاریخی عهد اکبر شاه، به اثر اسد بیگ مراجعه کرده‌اند.

دلیل دیگر اهمیت محتویات این اثر، آن است که بسیاری از مطالب آن، حاصل دیده‌ها و شنیده‌های خود مؤلف است. مثلاً آنچه دربارهٔ رابطه اکبر شاه با حاکم وقت بیجاپور (ابراهیم عادل شاه) نوشته است (اسد بیگ، ۷۵-۳۳)، از دقیق‌ترین و کامل‌ترین مطالب پیرامون این موضوع

محسوب می شود. زیرا مؤلف مدّتی به عنوان سفیر ویژه اکبر شاه به دربار عادل شاه رفته و آنچه در اثرش آورده، حاصل مشاهدات یا شنیده‌های خود اوست. این قبیل اطلاعات ارزشمند و دقیق، کمتر در منابع این دوره دیده می شود. با این حال باید گفت که وقایع نگاری اسدبیگ درباره وقایع سال های مذکور، به تفصیل نگراییده است. به همین خاطر، نمی توان بیان مختصر و بعضاً پراکنده وی از وقایع سال های مذکور را، ذیل یا تکمله کامل تاریخ مفصل اکبرنامه نامید.

در خصوص استفاده اثر توسط مورّخان بعدی، نمی توان به اظهار نظر قطعی و صریح پرداخت. با این حال، به نظر می رسد که برخی از مورّخان و نویسندگانی که به تهنیه و تنظیم تاریخ اواخر دوره اکبر و اوایل سلطنت جهانگیر پرداخته اند، از این اثر استفاده کرده اند. آنچه موجب تقویت این حدس می گردد، این نکته است که این اثر در مقایسه با چند اثری که به بیان تاریخ اواخر سلطنت اکبر شاه پرداخته اند- مانند: تکمله اکبرنامه (تألیف: ۱۰۳۷ ق)، زبدتالتواریخ (تألیف: ۱۰۱۴ ق) و روضه الطاهرین (تألیف: ۱۰۱۵ ق) - از اهمیت و غنای بیشتری برخوردار است. اسدبیگ، عمدتاً شاهد و ناظر وقوع رویدادهایی بود که در کتابش مورد بحث قرار گرفته است. با توجه به امر و روشن بودن اهمیت مطالب اثر، بعید است که مورّخان و نویسندگان بعدی از آن استفاده نکرده باشند. استنساخ این اثر در تاریخ های مختلف و باقی ماندن چندین نسخه خطی از این کتاب، نشانه آن است که مورخان بعدی به این اثر توجه داشتند و از مندرجات آن استفاده می کردند.

و - ویژگی های تاریخ نگاری

ورود مؤلف به تدوین تاریخ اسدبیگ یا حالات اسدبیگ، بدون داشتن دانش و آگاهی تاریخ نگاری صورت نگرفته است. اسدبیگ پیش از نگارش این اثر، سال های طولانی در ملازمت مورّخ رسمی شاه (ابوالفضل علّامی) به سربرده است. با توجه به این که در هفده سال دوستی و ملازمت اسد بیگ با علّامی، تدوین اکبرنامه از مشغله های اصلی علّامی بود، می توان حدس زد که اسدبیگ برخی از فنون تاریخ نگاری را از علّامی آموخته است. حتی ممکن است که وی، از جمله دستیاران علّامی در تنظیم و تدوین «اکبرنامه» بود. آنچه بر حدس آشنایی اسدبیگ به فن تاریخ نگاری می افزاید، کیفیت محتوای تاریخ اسدبیگ است که از جمله منابع تاریخی مغولان محسوب

می شود. در اینجا، به اتکای مندرجات *تاریخ اسدیگ*، چند ویژگی تاریخ نگاری اسدیگ مورد توجه قرار می گیرد:

یکی از ویژگی های *تاریخ اسدیگ*، آن است که این اثر تقریباً از یک **نظم تاریخی** برخوردار است. یعنی مؤلف، مسائل مختلف را به ترتیب زمان وقوع آنها، درج کرده است. البته رویه سالنامه نویسی را به صورت دقیق و کامل رعایت نکرده است و تنها در چند جای معدود (به عنوان نمونه، نک: ۷۰ و ۶۸)، به ذکر ماه های وقوع روی دادها پرداخته است.

از دیگر ویژگی های این اثر، **نگارش مستند** آن است. بخش زیادی از آنچه که در *تاریخ اسدیگ* درج شده، وقایع و حوادثی می باشد که خود مولف در آن ایفای نقش نموده است. به همین خاطر، بیشتر محتوای اثر وی (به عنوان نمونه نک: ۲-۶ و ۸-۱۱)، حاصل مشاهدات و شنیده های خود اوست. این نکته، خطاهای محتوایی اثر را تقلیل داده و باعث اعتبار زیاد کتاب شده است. بخشی دیگر از مطالب این اثر، از طریق دوستان و افراد مورد اعتماد اسدیگ روایت شده و سپس در *تاریخ اسدیگ* درج شده است. در برخی جاها، اسدیگ نام راوی خود را بیان می کند (به عنوان نمونه نک: ۱۳). اما در برخی قسمت های کتاب (به عنوان نمونه نک: ۲-۳) از بیان مشخصات راویان اخبار خودداری کرده و فقط به صورت ضمنی، به وجود واسطه های خبری مطالب کتاب اشاره می کند.

خدا محوری، از دیگر خصوصیات مهم تاریخ اسدیگ است. زیرا این اثر، نگاشته منصبدار مسلمانی است که تحت امر دو پادشاه مقتدر مغولان هند (اکبر شاه و جهانگیر شاه) می زیست. مسلم است که طرز تفکر، مذهب، خصوصیات شخصیتی و موقعیت شغلی اسدیگ در شیوه تاریخ نگاری او مؤثر بوده است. یکی از نشانه های بارز صحت این ادعا، سخنان وی در مقدمه کتابش است. مقدمه این اثر، همچون مقدمه آثار نگاشته شده توسط مورخان مسلمان، با نام خداوند یکتا و تقدیر و ستایش او آغاز شده است. در اینجا مورخ، بقای حیات و گردش کائنات و زمین را ناشی از اراده و خواست خداوند می داند و ایزد متعال را، باعث و بانی پدید آمدن و ادامه حیات کل موجودات و نباتات و جانداران و انسان می داند. برای آگاهی بیشتر از بینش مولف، به ذکر بخشی از مقدمه اثر می پردازیم: «به نام ایزد دانای توانایی افزا و توانایی پزوه آگهی بخشا.

آن که سرسبزی بهارستان عشرتبان معنوی، از تابش فروغ جهانتاب اوست و گلستان همیشه بهار همنفسان در پابندگی خرمی افزا از نگارستان شاداب او... سگالش حمدش، از نیروی زبان ما کم رختان افزونست و شنایش ذات بی همتایش از حوصله گفتار ما کم مایگان بیرون... و درود نامحدود بر آن سرور کائنات که خلاصه موجودات طفیلی ذات بی همتای اوست و تمام آفرینش، از برای وجود فیض آرای او... و صلوات بی نهایت بر آل و اصحاب آن سرور باد که پیشوایان دین و هادیان راه یقین اند...» (اسد بیگ، بی تا: ۱-۲).

اعتقاد به **تقدیر**، از دیگر نکات برجسته *تاریخ اسد بیگ* است. مولف ضمن تأکید بر ضرورت توکل به خدا در تمام امور (به عنوان نمونه، نک: ۳-۲)، به دخالت تقدیر در سرنوشت آدم‌ها و مقدر بودن بروز حوادث و روی دادها باور داشت. از جمله جاهایی که می توان دخالت این طرز تفکر اسد بیگ در نگارش اثرش را مشاهده کرد، شرح ماجرای قتل علّامی است. اسد بیگ، در ضمن بیان تفصیلی این موضوع، چندبار (به عنوان نمونه نک: ص ۲-۱۸) تأکید می کند که مقدر بود که این اتفاق بیفتد. حتی در یکی از این جاها، با صراحت آورده است: «... مقدر شده بود که به مقتضای تقدیر، آن علّامی به این نهج بدر رود و روزگار غدار بماند...» (اسد بیگ، بی تا: ۳). اسد بیگ برای جانداختن بهتر دخالت تقدیر در سرنوشت علّامی، از شعر هم بهره گرفته و می آورد: «قضا چون زگردن فرو هشت پر همه زیرکان، کور گردند و کر» (همان، ۸). از دیگر جاهایی که اسد بیگ موضوع دخالت تقدیر در سرنوشت آدم ها را پر رنگ مطرح ساخته، جایی است که به شرح درگذشت اکبرشاه می پردازد. در اینجا، با ذکر قطعه شعری از انوری، تلاش می کند که تأثیر قضا و قدر بر زندگی انسان را تکرار نماید:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست
هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست

(همان، ۱۲۷)

توجه به **عبرت آموزی**، دیگر ویژگی برجسته *تاریخ اسد بیگ* است. با وجود اعتقاد مولف به تقدیر و قضا و قدر، وی توجه ویژه ای به عبرت آموزی و پند گرفتن از حوادث و وقایع گذشته و

نیز ضرورت تلاش برای نیکنامی و رستگاری داشت. برای بیان این آرزو و خواسته اش نیز، هم از نظم و هم از نثر بهره می برد. به عنوان مثال، بعد از بیان آخرین لحظات عمر اکبرشاه و درگذشت او، می آورد: «...در چنین قضیه‌ی ناگزیر، چه توان کرد؟ چه توان گفت که رسم قدیم این دار ناپایدار و عادت سقیم بیدار ناهموار او این است. کرا از جا برداشت که از پانینداخت؟ هر کرا به میان آورد، به کنار رسانید. و هر کرا به کنار رسانید، از میان برداشت...» (همان، ۱۳۵).

اسدیگ در صفحه‌ی آخر اثرش نیز، اهمیت عبرت گرفتن و پندآموزی از گذر روزگار را یادآور می شود. در اینجا، بعد از شرح جلوس جهانگیر بر تخت سلطنت و ذکر برخی از نخستین فرامین شاه، اعتقادش پیرامون شیوه‌ی صحیح حکمرانی و شیوه‌ی درست زیستن را در قالب شعر بیان می کند. آنچه اهمیت این شعرها را بیشتر می کند، این نکته است که اشعار توسط خود وی سروده شده اند:

«شه دنیا و دین، شاه جهانگیر	که نبود همچو او شاهی به شمشیر
گذشته از زکوة و جزیه و باج	نهاده بر سر از بی خواهشی تاج
نپنداری که اینها را حسابست	که هر یک، پایه صد فتح باب ست
زکوة هند و مال کل توران	هنوز این بیشتر باشد به میزان
زاموال یتیم و مال مرده	کسی نامش به عهد او نبرده
کرا یاراست زین زرها گذشتن	که بیرون باشد از خروار و خرمن
ولی آن کس که نام نیک خواهد	ببفزاید بر اینها تا نکاهد
اسد نام نکو، بهتر زمال ست	چرا کین پایدار، آن پایمالست

(همان، ۱۳۹).

توجه به علت یابی وقایع، از دیگر خصوصیات تاریخ اسدیگ است. مولف ضمن اشاره به موضوع دخالت تقدیر در بروز حوادث و سرنوشت انسان‌ها، از علت یابی وقایع و حوادث هم غافل نمی شود. به عنوان مثال، پس از بیان ماجرای بریدن سر شیخ علامی توسط مخالفان، این نکته را یادآور می شود که غرور و خودخواهی علامی و نادیده گرفتن پیشنهادها‌ی خیرخواهانه مشاوران دلسوزش، در بروز حادثه‌ی قتل خونین علامی موثر بود. وی این گونه، به بیان موضوع

می پردازد: «...بر ارباب دانش و بینش پوشیده نماند که این تماشائی چمن اضداد، اسد نامراد، معاینه این مقدمه را گویا می دانست، بلکه به چشم عبرت بین مشاهده می نمود که از پرده‌ی غیب به ظهور خواهد آمد. القصه چون آن مرحوم مغفور از نهایت عجب و غرور، روزی با آن جمع مفلوک روانه شد...» (همان، ۱۱).

از دیگر ویژگی های مهم تاریخ اسدبیگ، برجسته بودن اظهار ارادت مولف به شاه است. اسد بیگ، در مقایسه با مورخان رسمی مغولان، از به کاربردن مکرر اصطلاحات و عبارات و عنوان های مبالغه آمیز و پرطمطراق، خودداری نموده است. با این حال در لابلائی اثرش، نتوانسته ارادت خود به شاهان مغول و شیفتگی اش برای جلب عنایت آنان را پنهان نماید. به عنوان نمونه بعد از رهایی از مجازات اعدام به اتهام کوتاهی در حمایت از شیخ ابوالفضل علامی، اصرار می ورزد که باید اکبرشاه را ببیند و سپس راهی خانه اش گردد. ذکر بخشی از ماجرا به زبان خودش، شیفتگی اسد به اکبرشاه را بهتر می نمایاند: «...رامداس آمد و نوید عنایت و مرحمت حضرت به فقیر رسانیده، فقیر را رخصت خانه کرد. و فقیر شکرانه الهی به جا آورده، به رامداس گفت که من بعد از مدتی مدید که این همه جفا کشیده باشم، روی مبارک حضرت ندیده و سجده ایشان نکرده، به هیچ جا نخواهم رفت. رامداس این مقدمه به صد آب و تاب به عرض اشرف رسانید و بسیار مستحسن افتاد. چون روز به آخر رسیده بود، آن حضرت روانه محل شدند و به رامداس فرمودند که اسد را به چوکندی خواهی آورد. و همین که از تسبیح فارغ شدند و به غسلخانه تشریف آوردند، رامداس فقیر را آورده، دعا رسانید. و آن حضرت از روی کمال عاطفت، پیش طلبیدند، رفته یک مهر و نه روپیه نذر گذرانید و کورنش و سجده نمود. چون فارغ شد، حضرت به شیخ فرید فرمودند که بیار اسد را که پای ما بوسد. و آن حضرت ایستاده بودند، فقیر را آورده، در پای حضرت انداخت. پای مبارک حضرت را بوسید. آن حضرت خم شده، دست مبارک را به پشت فقیر دو سه مرتبه مکرر رسانیدند. چنانکه اثر بهجت از چهره مبارک ایشان ظاهر بود. چون از پای بوس فارغ شد، ایستاد... حضرت فرمودند که مدتهاست ما به اسد نظر توجه داشتیم و می خواستیم او را از شیخ گرفته، ملازم خود سازیم... فقیر عرض نمود، عمرهاست که درین آرزو می گذاخت. اما از آنجا که توفیق نمی یافت، به این مضمون خود را خورسند می داشت... ما در

آرزوی توئیم؛ اما چون دسترس نداریم که تو را ببینیم، می رویم آنها را می بینیم که تو را می بینند... آن حضرت بسیار بسیار از جا درآمده، به غایت خوش وقت شدند و... فرمودند که خلعت به جهت اسد بطلب...» (همان، ۱۸-۲۰).

نکته‌ی قابل تأمل آن است که این قبیل تمایلات اسدیگ، در ایامی که از مقربان متنفذ و مورد اعتماد دربار اکبرشاه بود نیز، کمابیش حفظ گردید. به عنوان نمونه در سال آخر عمر اکبرشاه و به هنگام بیان بازگشت خود از مأموریت بیجاپور، می نویسد: «...به سجده آستان مقدس رسید و سربلند گردید و چهره غبارآلوده خود را از زمین بوس درگاه بهشت آیین شست و شو داده، آرزوی تازه اندوخت... حیرانم که من فردی کج ملج زبان سر و جسم و عاطفت آن بادشاه مهربان کند و آن را به کدام زبان شرح و بیان نمایم. یک دهان خواهم به پهنای فلک تا نمایم شرح لطف آن ملک...» (همان، ۸۵-۸۶).

ظلّ الله دانستن شاه نیز، در این اثر دیده می شود. از برخی مطالب کتاب اسد بیگ، برمی آید که وی قائل به «ظلّ الله» بودن شاهان مغول و مقدّر بودن سلطنت آنان بود. استفاده از عباراتی چون «خاقان اعظم ظلّ الهی»، «روی مقدّس شاه»، «زبان الهام پذیر» «شاه عادل» (همان، ۲، ۱۵، ۱۸، ۳۵ و ۳۷) در ضمن تبیین وقایع سلطنت اکبر شاه، از نشانه‌های اعتقاد اسد بیگ به برتری شاهان و نیز برگزیده شدن آنان برای حکمرانی است. این قبیل اعتقادات وی در برخی قسمت های کتاب، آنچنان صریح و قاطع بیان شده که تردیدها را کم رنگ می سازد. به عنوان مثال در هنگام بیان دریافت حکم مأموریتش به دربار بیجاپور، می آورد: «از عنایات و مراحم آن ظلّ الله چگونه بیان نمایم که به حیّز تحریر و تقریر گنجائی ندارد...» (همان، ۳۷). افزون بر این، بعد از بیان توطئه ناکام گروهی از امراء و منصبداران برای نشانیدن سلطان خسرو بر تخت شاهی و کنار زدن شاهزاده سلیم (جهانگیر) از جانشینی اکبر شاه، می نویسد: «...غافل از آن که آفتاب را به گل نتوان اندود و نقوش کلک تقدیر را به کرنک تزویر نتوان زدود و برداشته‌ی ید قدرت الهی را با وجود بی دست و پایی از پا توان انداخت...» (همان، ۱۳۱). در ادامه همین مطلب، جهانگیر را «برگزیده الهی» برای سلطنت می نامد. همچنین امرای مخالف سلطنت او را، «بدخواه و مزور» و موافقان و حامیان جلوس شاهزاده سلیم (جهانگیر) را، «مخلص صادق و هواخواه موافق» خطاب می کند. وی پس از

بیان «کید و غدر و تزویر» مخالفان، با یک بیت، مجدداً حمایت خداوند از سلطنت جهانگیر را متذکر می شود: «...خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد» (همانجا).

عبارت پردازی **جانبداران**، از دیگر جنبه های تاریخ نگاری اسد بیگ می باشد. اسدبیگ از مهارت ادبی اش، برای بیان جذاب وقایع و حوادث بهره برده است. با این حال، بعضاً از این توانایی و مهارت برای ابراز علاقه به برخی شخصیت ها سود جسته است. منظور از این امر، سخن گفتن جانبداران در باره شخصیت هایی غیر از شاهان است. یک نمونه تأثیرپذیری اسد بیگ از محیط پیرامونش و فاصله گرفتن او از بیان بی طرفانه ی تاریخ، در عبارت پردازی های جهت دار مطالب مربوط به برخی از امرا و دیوانسالاران هموطن و یا دوستش ظهور و نمود پیدا کرده است. نامیدن ابوالفضل عَلامی با عنوان «زین افاضل زمان و نادره دوران» (همان، ۲) و نامیدن عبدالرحیم خانخانان با عنوان «قبله اهل دانش و بینش» (همان، ۳۸)، از نشانه های این امر است.

نگفتن برخی **واقعیت ها**، از دیگر مشخصات تاریخ نگاری اسدبیگ است. او، تلاش کرده که به بیان بی پیرایه و شیوای برخی از واقیعت های اواخر سلطنت اکبر شاه و اوایل سلطنت جهانگیر پردازد. اما در انجام این کار، بعضاً تحت تأثیر علایقش به افراد و یا نگرانش از عواقب نوشتار قرار گرفته و از مسیر بی طرفی خارج شده است. یک نمونه بارز نگفتن برخی واقیعت ها و حقایق، عدم ذکر نقش مسلم شاهزاده سلیم در ماجرای قتل شیخ ابوالفضل عَلامی است. در لابلای مطالب مفصل اسد بیگ درباره این موضوع (همان، ۲-۱۸)، نشانی از توجه به این مطلب مهم و واضح دیده نمی شود. این سکوت، در شرایطی صورت گرفته که اکبرشاه و بسیاری از درباریان از طراحی نقشه ی قتل عَلامی توسط شاهزاده سلیم مطلع بودند.

بیان برخی **مسائل پنهان**، از دیگر جنبه های تاریخ نگاری اسدبیگ است. به دلیل تقرب اسد بیگ به اکبرشاه و حضور مؤلف در بسیاری از وقایع مطرح در این اثر، وی از برخی مسائل پنهان مطلع شده بود. از اینرو با وجود جانبداری گاه گاه از آشنایان خود، از طرح برخی مسائل پنهان نیز ابایی ندارد. به عنوان مثال، در ضمن تبیین مأموریت خود در دربار بیجاپور، صریحاً ذکر می کند که دو تن از امرا و منصبداران ایرانی (میر جمال الدین حسین انجو و عبدالرحیم خانخانان) با گرفتن رشوه از ابراهیم عادل خان به اکبر شاه خیانت کرده و مانع سرگرفتن ازدواج شاهزاده

دانیال و پیشرفت بهینه‌ی مسائل مورد نظر اکبرشاه در دکن شدند (همان، ۴۷). بیان این نکته در حالی صورت گرفته که مؤلف ارتباط صمیمی با خانخانان داشت و در اوایل سلطنت جهانگیر، با حمایت خانخانان از پاره‌ای گرفتاری‌ها رهایی یافت (همان، ۱۲۰-۱۲۲). از دیگر مسائل پنهانی که مورد توجه اسدبیگ قرار گرفته، موضوعاتی است که در دربار اتفاق افتاده و بعضاً مولف به عینه دیده یا شنیده است. اهمیت این توجه از آن رو می باشد که، این مسائل کمتر در آثار تاریخی آن روزگار درج شده است. بخش قابل توجهی از این قبیل مسائل، چیزهایی است که شخصاً دیده و یا از دیگران شنیده است. بیان چگونگی اعطای منصب به افراد، چگونگی شرفیابی افراد به حضور شاه، و علاقه وافر اکبر شاه به فیل و درهای نفیس (نک: همان، ۱۴، ۱۸-۱۹، ۲۱-۲۳ و ۶۳-۶۴)، از جمله نمونه‌های مطرح در اثر کم حجم و پرفایده‌ی اسد بیگ است.

توجه به تاریخ اقتصادی، یکی از ویژگی‌های بارز و ممتاز کتاب اسد بیگ است. وی در ضمن طرح رویدادهای سیاسی، توجه وافر به مسائل اقتصادی دارد. به عنوان مثال، در ضمن بیان مذاکرات خود با عادل خان بیجاپوری، به توصیف دقیق عمارات و بازار شهر بیجاپور پرداخته و می نویسد: «...راسته بازاری در نهایت وسعت، چنانکه سی گز عرض بازار است. اما قریب به دو کروه طول این بازار باشد. در پیش هر دکان، درخت سبز و خرمی و این بازار در نهایت صفا و پاکیزگی، مملو از اسباب نفیس که در هیچ شهری ندیده و نشنیده بود و دکانین پارچه فروشی و جواهر فروشی و اسلحه. شراب و نان‌بایی و طب‌اخی. مجملاً این تمام بازار ازین باب قیاس باید کرد و در دکان جواهری اقسام جواهر ساخته و پرداخته. از همه قسم، چه از جنس خنجر و کارد و آینه و عنبرچه و صورت مرغان مثل طوطی و فاخته و طاووس و غیره. همه مرصع به جواهر قیمتی، بر منبر رتبه داری چیده و در پهلوی آن دکان بزازی، اقسام افشه به دستور چیده و متصل آن، دکان جامه فروشی و متصل آن، عرق فروشی. همانطور، منبر زینه داری انواع ظروف از صراحی‌های چینی و شیشه‌های نفیس و کوزه‌های اعلیٰ، پر از عرق معطر نفیس و پک‌هال‌های عرق در پیش دکان‌های پر از عرق دو آتسه و در پهلوی آن، بر بای پر میوه‌های گوناگون و نقل پسته شور و از فندق و بادام و جانب دیگر، دکان شراب فروشی و دکان اهل سرود و نغمه و زنان خوش صورت به انواع زیب و زینت آراسته و کلاً زنان خوش روی همه تیار و آماده‌ی هر چه صلاح باشد.

مجملاً تمام راسته بازار به این روش پر از شراب و حسن و نغمه و عطریات و جواهر و اقمشه و الوان اطعمه و در طرف یک راسته، هر از جا مجمع پیاله خوری و صحبت نغمه و عشق و عاشقی و ذوق در گرد باشد که هیچکس را به کس کاری یا گفتگوئی و نزاعی نباشد. و همیشه برین نهج در گردست و ازین عجیب تر شاید در هیچ جای دنیا وضعی مشاهده مسافران نیفتاده باشد...» (همان، ۵۸-۵۹).

توجه به تاریخ اجتماعی، از دیگر ویژگی های تاریخ اسد بیگ است. مولف در برخی از قسمت های اثر، با عباراتی ساده و شیوا، به پاره ای از مسائل اجتماعی اشاره کرده است. به عنوان نمونه در ضمن شرح ماجرای مأموریتش به پایتخت عادل شاهیان دکن، به بیان چراغانی و جشن شب «برات» در شهر بیجاپور پرداخته و می آورد: «...چون به یک منزلی بیجاپور رسید، مقرر شد که بعد سوختن شب برات، ملاقات واقع شود. و به این موضع، شهر شعبان رسیده بود. سیزده روز دیگر، درین جا توقف واقع شد. ... تا روز چهاردهم که روز ملاقات بود و شب برات که انجا بسیار خوب می گذرانند. و چراغان آتشبازی ها خوب می کنند. و از قسم حلویات خوب و تنقلات مرغوب که در شب برات مقرر است، با طعام و نان و نعمت بسیار از بیجاپور به انجا آوردند. و دو قلعه آتشبازی در انجا ساخته بودند، به جهت فقیر که سوزانیده بودند، تماشا کند، با آتشبازان چابک دست شب برات فرستاده بودند و مردم فقیر هم سرانجام چراغان نموده بودند و چهار طاق به روش عراق بسته در بیجاپور نموده بود. مجملاً آن شب قدر را در کمال مسرت و شگفتگی گذرانیده. خواننده های خوب ما را ارکجه و پان و خوشبو هم آورده بودند. و آن شب و روز، تمام به سرود و عیش و آتشبازی گذشت. نیم شب، دو قلعه را که در برابر یکدیگر گذاشته بودند و قریب دو هزار هون صرف اخراجات آن شده بود، آتش داده. آنچنان توپ و تفنگ کاری بر یکدیگر و چنان صحبتی شد که نواحی اردوی فقیر از اسپ و فیل و شتر هیچ نمانده که سر خود گرفته برفتند... غرض تا دم صبح، این دو قلعه در زد و خورد بودند... در روز هفدهم شعبان، ازینجا.. به قصد ملاقات عادل خان روان گردید...» (همان، ۴۹-۵۰).

نتیجه گیری

تاریخ نگاری شبه قاره هند در عصر حکومت مغولان، ترقی قابل توجهی کرد. اغلب منابع و کتاب های تاریخی این دوره به زبان فارسی، که زبان علمی و اداری مغولان بود، نگاشته شده اند. نگارش متون تاریخی به زبان فارسی، بستر انتقال تجربه و دانش تاریخ نگاری ایرانیان به هند را هموار نمود. افزون بر این، مهاجرت شمار قابل توجهی از دانشمندان، ادیبان و مورخان ایرانی به قلمرو مغولان، سبب تسریع روند انتقال دستاوردهای تاریخ نگاری ایرانیان به هند گردید. از بین مهاجران ایرانی که بر تاریخ نگاری هند اثر گذاشتند، مهاجران قزوینی مشهورتر هستند. حضور حداقل دو مورخ قزوینی در بین مورخان رسمی مغولان، گویای سهم بالای قزوینی ها در روند انتقال تجربه ی تاریخ نگاری ایرانیان به هند است. با این حال، نمی توان تأثیرگذاری مهاجران قزوینی بر تاریخ نگاری هند را محدود به افرادی نمود که عنوان و سمت «مورخ رسمی» داشتند. به عنوان نمونه، جعفرخان قزوینی مخاطب به آصف خان، خطاب مورخ رسمی نداشت؛ اما در تألیف *تاریخ الفی*، نقش بارزی ایفا نمود. یکی دیگر از قزوینی هایی که در شمار منصبداران و مأموران حکومتی مغولان بود و در ترقی تاریخ نگاری هند ایفای نقش نمود، اسدبیگ است. آنچه در کتاب کم حجم *تاریخ اسدبیگ* آمده، مبین دانش و تجربه قابل توجه مؤلف در فن تاریخ نگاری است. نکات مثبت و منفی نهفته در تاریخ نگاری اسدبیگ، حاکی از آن است که وی تحت تأثیر اندیشه و اعتقاداتش و نیز فضای سیاسی و فرهنگی زمانه خود به نگارش تاریخ پرداخته است. با این حال، بیشتر از برخی مورخان رسمی به ضرورت تلاش برای استقلال نظر و بیان بی طرفانه تاریخ عنایت داشت. ارزش عمده ی دیگر کار اسدبیگ، آن است که مهارتش در تاریخ نگاری را صرف نگاشتن تاریخ مقطعی کرده که خود شاهد و ناظر بعضی از وقایع آن بوده است. این انتخاب استراتژیک، به *تاریخ اسدبیگ* امتیاز ویژه داده و آن را حاوی اطلاعاتی ساخته که در دیگر منابع اصلی آن مقطع پیدا نمی شود. افزون بر این، توجه همزمان مؤلف به تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بر اهمیت و ارزش *تاریخ اسدبیگ* افزوده است.

منابع و مأخذ

آفتاب، اصغر، (۱۳۶۴ش) *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان (تیموریان بزرگ)*، لاهور، چاپخانه سید سنز.

اسد بیگ قزوینی، (بی تا) *تاریخ (حالات) اسد بیگ*، نسخه خطی دانشگاه اسلامی علیگر. برزگر، (۱۳۷۵ش) «اسد بیگ قزوینی»، *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۴ (ادب فارسی در شبه قاره، هند، پاکستان، بنگلادش)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

تاریخ الفی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال های ۱۸۵۰-۹۸۴ق، به کوشش سید علی آل داود، تهران، فکر روز

تتوی، احمد و جعفرخان آصف خان قزوینی، (۱۳۷۸ش)

جهانگیر، نورالدین محمد، (بی تا) *توزک جهانگیری*، به کوشش میرزا محمد هادی معتمدالخدمت، لکهنو، مطبع نولکشور.

حارثی، محمد بن رستم، (۲۰۰۳م) *تاریخ محمدی*، جلد ۲، قسمت ۵، به تصحیح نثار احمد فاروقی، رامپور، کتابخانه رضا.

شاهنواز خان صمصام الدوله، میر عبدالرزاق، (۱۸۸۸م) *مآثر الامراء*، ج ۱-۳، کلکته، انجمن آسیایی بنگاله.

علمی، ابوالفضل (۱۸۸۷م) *اکبرنامه*، جلد ۳، به تصحیح آغا احمد علی و مولوی عبدالرحیم، کلکته، انجمن آسیایی بنگاله.

فهرست میکروفیلم نسخه های خطی فارسی و عربی، (۱۳۷۸ش) جلد ۱، دهلی نو، مرکز میکروفیلم نور.

گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۹ش) *کاروان هند*، جلد ۱، مشهد.

نذیر احمد و محمد اقبال مجدّی، (۱۳۸۴ش) «اسد بیگ قزوینی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، جلد ۱، تهران.

Charles Rieu, (1966) *The Persian Manuscripts in British Museum*, Vol. III, Oxford.

Historiography one of Iranian migrant in the Indian subcontinent;

Study historiography of Asad Bayg Qazwini

J. Nowrozi¹

Abstract

One of the most important aspects of historiography in the Indian subcontinent was Iranians and Persian language assistance to exalting the field in the region. Important part of this art was carried out by the Iranians who migrated to India for different reasons. One of these Iranian migrants who played significant role in development of historiography in India was Asad Bayg Qazwini. He wrote a compact and beneficial work entitled "*Tarikh Asad Bayg*". In his book he explained social and political situation of India in a short course of the late reign of Akbar Shah and early reign of Jahangir Shah. On historiography, he was under influence of his ideas, beliefs, and

¹ - Assistant Professor, Encyclopedia Islammica Foundation
njamshid1346@gmail.com

certain restrictions of his living environment. This impression prevents optimal representation of reality and facts; however, the Enlightenment and providing some valuable information was fundamental to restoration of Indian history. In this article, first of all we try to briefly introduce author of "*Tarikh Asad Bayg*", his character and way of thinking and also his religion. Then we go through content of this historical book and review historiography style of it, make clear how Asad Bayg deal with power, his bravery and frankness in expressing the facts, his commitment to the cause of documentary writing and examine events, chronological order of the book, not to be bounded to political history and considering on social and economic representation of the era, and including tips on writing such historical books that all will be considered in our article.

Key words: Iranians migrants, Asad Bayg Qazwini, *Tarikh Asad Bayg*, Indian historiography